

در حسرت دیدار تو

مؤلف:

مریم جودکی

سرشناسه	:	جودکی، مریم، ۱۳۶۹-
عنوان و نام پدیدآور	:	در حسرت دیدار تو/مolf مریم جودکی
مشخصات نشر	:	تهران: راز نهان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۸۰ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۲۵۸-۸۱۴-۲
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیبا
موضوع	:	شعر فارسی - قرن ۱۴
رابطه بندی کنگره	:	۱۳۹۴ ۴۴۴۴/۰۳۳۹ PIR
رده بندی دیویی	:	۸۱۴/۶۲
شماره کتابخانه ملی	:	۴۱۶۵۴۴۶



عنوان کتاب	:	در حسرت دیدار تو
مؤلف	:	مریم جودکی
صفحه آرا	:	کبری اوجاقلو
طراح جلد	:	کبری اوجاقلو
نوبت چاپ	:	۱۳۹۵
شمارگان	:	۱۰۰۰ نسخه
ناشر	:	راز نهان
قیمت	:	۶۰۰۰ تومان
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۲۵۸-۸۱۴-۲

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۶	سخنی با دوست
۱۰	عکس رخ یار
۱۲	ماه من
۱۴	در حریت دیدار تو
۱۶	گل نسترن
۱۸	گل باغ بهار
۲۰	آرزو
۲۲	باران
۲۴	جانان
۲۵	جفا
۲۷	چشم در راه
۲۹	پدر
۳۱	مادر
۳۳	یا رب
۳۵	شمع شب شاعر
۳۷	عشق شما
۳۹	رسم جدایی
۴۱	دلدار
۴۴	باز آی
۴۷	راه کمال
۵۳	نور رحمت
۵۸	علی ای مظهر و سخاوت
۶۳	فاطمه فاطمه لست
۶۶	این حسین کیست

حق با دوست

با تو هستم ای خوب من. مهربانم. عزیزم. لطفم. هایم را پر کن از خودت
برای من.

* ای مهربانم. سر بخش که جز تو کسی را ندارم. تنهایم. ملذذم. گرچه میدانم
لباقتم. تنهایم. است. این و این کی است.

اما اگر رهایم کنی، تنهایم. اگر ای به که روی او هم، به کدامین سو روم؟
ملذذ مهربان تر از تو کی دیگر است؟! نیست، تنها تو یی خدای
مهربان و بخشنده، تنهایم. ملذذ ای تنها تر یی تنها.

* این غافله کی عمر عجب میگذرد! عجب زود گذشت. او ای به حال
من!! حال منی که گذشت و نگذاشتم فرود رفت و (فر رسید)...

* خدایا... خدای من... ناتوانم... درمانده... بیچاره... و کم طاقت...
طاقت این ندارم که تو از من روی برگردانی... طردم کنی... بگویند تو را
رها کردم. هر کجا میخواهی برو!! اگر دستم را رها کنی گم می شوم...

رحایم نکلن... کلم می شوم... به بیراهه می روم... زمین می خورم... ان وقت گریه می کنم... گرسنه می خوابم... تشنه می مانم... دق می کنم...

«تو که اینقدر مهربانی، این قدر عزیزی، این قدر رحیمی و کریم... مهربان... فدایت شوم... بامن قهر نکلن، از من روی نگیر...
* تنها تو را دارم... تو را می خواهم... میخواهم فقط تو باشی... تو بامن حرف بزنی... تو حرفهایم را بپذیری... از تو میخواهم و تو یاریم کنی و دیگر نه دیگران...»

* خدای من همیشه بامن بمان... ایس بودنت، برای من نشاط زندگی، آرامش روح، سلامت جسم، و نوازش جانم است.
* قربانت شوم... از اینکه همیشه بهترینها را برایم خواستنی... بکن بهترین باشم؛ از اینکه همیشه به یارم هستی بی آنکه به یارم باشم؛ از اینکه تو را دارم... سپاسدارم...

* به من لبخند بزنی خدای خوبم...

نسیم را انجان که باید احساس کن در بهارانی که عطر گلها نفس را
 تازه میکند، طراوت می بخشد به وجودی که از روح الهی در آن دمیده- پس
 تو ای شرف مخلوقات شاد زیستن را تجربه کن- یاد بگیر... یاد ده... به
 همه. به هر که دوستی، بر علیه دوستی، شاد باش- با طراوت و نشاط زندگی
 کن، بالبخند، با بهار را به بهجت، دوستی...

می توانی، تو می توانی به اندازه یک آسمانها شاد باشی-- به اندازه یک
 دریاها بخشنده-- و تو همان مهرنیک شادی هستی که شادی را به همه
 می کنی که تو را می شناسند با مهریانی هدیه می کنی...

بهاران باش... بیار * کوه باش... باریت * دریا باش... ببخش *

شاد باش. عاشق باش. عاشق هر آنچه زیباست...

عاشق رود. کویر. سبزه. بهاران. ابر. ستاره. شب. خورشید. مهتاب...

و خدا که معشوق حقیقی است.